

واکاوی مواضع سیاسی امام رضا (ع) در بحران‌های اعتقادی - سیاسی دوره (۲۰۳ - ۱۸۳ ق)

سیدجواد امام جمعه زاده، * رضا محموداوغلی **

چکیده

این نوشتار می‌کوشد، با توجه به روایت‌های نقل شده از امام رضا (ع) و با روش توصیفی و تاریخی، دیدگاه حضرت را در مورد مسائل مهم جامعه و حکومت در دوره بحرانی (۱۸۳-۲۰۳ ق) بررسی کند. مقوله ولایتعهدی و حضور امام (ع) در خراسان به همراه عوامل تأثیرگذار دیگر مانند ظهور و بروز ادیان و فرقه‌های انحرافی، تقسیم خلافت عباسی و خیزش علویان باعث شده بود در این دوره سؤال‌ها و پرسش‌های جدیدی مطرح شود که متناسب با این دوره پاسخ‌های خود را می‌طلبید. پاسخ‌ها و راهکارهایی که می‌بایست برخاسته از بینش و منطق عقلانی باشد. برای این منظور توجه به نصوص اسلامی، دفاع از حقانیت ولایت امامان، تشکیل مناظره‌های علمی، استفاده از زبان عقل و استدلال، توجه به رویکرد علمی در مباحثه‌ها و مناظره‌ها و توجه به سطح فهم مخاطب، از مواردی بودند که امام رضا (ع) برای اثبات حقانیت اعتقادهای شیعی به کار گرفتند.

واژه‌های کلیدی:

سیره رضوی، علویان، واقفیه، زیدیه، ولایت سیاسی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱/۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۲۰

*. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

** . دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

javademam@yahoo.com

r_oghli@yahoo.com

❖ مقدمه

سال دوم، شماره پنجم، بهار ۱۳۹۲

عصر زندگی امام رضا^(ع) (۲۰۳ - ۱۴۷ ق)، به عنوان یکی از دوره‌های پر تنش سیاسی و فرهنگی، از جهت‌های مختلف اهمیت دارد. از یک سو قیام‌های مکرر زیدیان بر ضد حکومت‌های وقت به وقوع پیوست، از سوی دیگر معتزلیان عقل گرا، با ورود تفکر خود به حوزه اسلامی و با برگزاری جلسه‌های بحث و مناظره، خود را پرچم‌دار علم کلام معرفی کردند. از طرف دیگر، تقسیم خلافت عباسی، درگیری امین و مأمون، خیزش بزرگ علویان و سرانجام دعوت امام به خراسان، ناگزیر تدابیر سیاسی خاصی را از سوی ایشان در مقابل این بحران‌ها به همراه داشت. بحران‌های فکری و ورود ملل مختلف به سرزمین‌های اسلامی، وجود فرقه‌های مذهبی که با افکار مختلف سؤال‌های کلامی و فلسفی خود را به ساحت اسلام عرضه می‌کردند، وسعت سرزمین اسلامی و آزاد بودن مهاجرت ملیت‌های مختلف در این جغرافیای بزرگ، سبب تبادل افکار به شکل گسترده‌ای شد. دوران زندگانی امام رضا^(ع) را می‌توان عصر ظهور و بروز ادیان و فرقه‌ها نام‌گذاری کرد. این دوره به سبب ویژگی‌هایی که داشت، به عصر طلایی معروف شد، به گونه‌ای که جامعه اسلامی آن زمان، به دلیل آماده بودن بستر فرهنگی و علمی، به موقعیت ویژه‌ای رسید. طبیعت علم‌دوستی اسلام سبب شد به موازات پیشرفت‌های سیاسی و عقیدتی در کشورهای مختلف جهان، علوم و دانش‌های آن کشورها به محیط جامعه اسلامی راه یابد و کتاب‌های علمی دیگران، از یونان گرفته تا مصر و از هند تا ایران و روم، به زبان عربی که زبان جامعه اسلامی بود، ترجمه شد.

در تاریخ اندیشه سیاسی، رابطه فرد، جامعه و دولت و به بیان دیگر، رابطه قدرت سیاسی، همواره با زمینه اجتماعی و فرهنگی در ارتباط بوده است. در این راستا اسپریگنز معتقد است: «برای درک واقعی هر گونه جستار باید دقیقاً به روندهای فکری آن پی برد» (۱۳۷۰: ۳۳) و اشاره می‌کند که منطق درونی اندیشه شامل مراحل سه‌گانه زیر است: ۱. مشاهده بی‌نظمی؛ ۲. تشخیص علل آن؛ ۳. ارائه راه حل (همان: ۴۵). می‌توان گفت نقطه عزیمت اندیشه‌وران سیاسی، روبرو شدن با هر مسئله در نتیجه مشاهده بحران و بی‌نظمی

❖ سال دوم، شماره پنجم، بهار ۱۳۹۳

❖ ❖ ۹ واکاوی مواضع سیاسی امام رضا(ع) ...

است و تاریخ اندیشه سیاسی، شرح کوشش‌های اندیشه‌وران برای یافتن پاسخ این مسئله است. وقتی در جامعه اسلامی به تشخیص این بحران پرداخته می‌شود، بایستی به یک اصل مهم در ارائه راه‌حل‌ها توجه داشت و آن، توجه به نصوص اسلامی است. نصوص اسلامی، تفکر و رفتار مسلمانان را بر اساس نشانه‌های خود، هدایت و کنترل می‌کند. نصوص اسلامی، رفتار اجتماعی و سیاسی مسلمانان را تحت تأثیر قرار داده و آن را بازتابی از ماهیت خود کرده است.

مقاله پیش‌رو به روش توصیفی - تاریخی درصدد طرح و بررسی موردی این مسئله است که امام رضا(ع) در برابر بحران‌های جامعه اسلامی، چه مواضع و راهکارهای سیاسی را اجرا کرده‌اند؟ بدین منظور، در ابتدا به بررسی بحران‌های پیش روی جامعه اسلامی در این دوره و در ادامه به بررسی پاسخ‌ها و راه‌حل‌های امام(ع)، پرداخته می‌شود.

رقابت سیاسی علویان و عباسیان

با سقوط امویان در سال ۱۳۲ ق، دوره حاکمیت بلامعارض بداوت عربی بر جهان اسلام، به فرجام رسید و دوره‌ای آغاز شد که مشارکت در قدرت و ساختار سیاسی دولت، خواسته همه اعراب، ایرانیان، خاندان‌ها و فرقه‌هایی بود که هر یک به نوعی در براندازی امویان سهم داشتند. اصلی‌ترین رقابت فکری و سیاسی پس از سقوط خلافت اموی، بین خاندان عباسی و علویان رخ داد. بنا به مستندات قرآنی و حدیثی، پس از رحلت رسول خدا(ص)، علویان ادعای حق خلافت آن حضرت را داشتند. هدف ثابت سیاسی امامان معصوم(ع)، تشکیل حکومتی دینی بود که معصوم، به‌عنوان مجری احکام و ارزش‌های الهی در رأس آن باشد و شرط اساسی در تحقق آن، که مواضع سیاسی آنان را تعیین می‌کرد، میزان آمادگی فکری مردم و پذیرش و مقبولیت اجتماعی بود. در صورت مهیا بودن این شرط، امام در صحنه سیاسی حضور پیدا می‌کردند؛ وگرنه ضمن فعالیت در عرصه تبیین اصول، خطوط و اهداف سیاسی - فکری اسلام، به دور از سایر ملاحظه‌ها، از دخالت در امور سیاسی کناره‌گیری

❖ می‌کردند. در عین حال، پذیرای گفتمان‌ها و اندیشه‌های سیاسی مغایر با اصول و اهداف ثابت دینی نمی‌شدند. همین تضاد بنیادی بود که نقش محوری در مخالفت و رقابت با اندیشه‌ها، دولت‌ها و خلفای رقیب را به آنان می‌بخشید (قاضوی و بیات، ۱۳۹۲: ۸۵ - ۸۴). با پیروزی بنی عباس بر بنی امیه، آنان به عنوان نظام جدید تا حدودی به مردم، از جمله علویان آزادی دادند. در این فضای آزادی نسبی، اندیشه‌های فکری و سیاسی جدید، از بیرون و درون در جامعه اسلامی پیدا شد. نتیجه این فعالیت و آزادی سیاسی، گسترش تشیع و معرفی خاندان علوی به عنوان رهبران دینی بود؛ ولی بنی عباس نمی‌خواستند علویان به عنوان نیروی رقیب در جامعه مطرح شوند. با تثبیت پایه‌های حکومت عباسیان در زمان منصور و سال‌های پایانی امامت امام صادق^(ع)، رفتارهای خشونت‌آمیز منصور بر ضد آن حضرت آغاز شد (سیوطی، ۱۳۷۰: ۲۶۱). پس از شهادت امام صادق^(ع) و فرارسیدن دوران امام کاظم^(ع)، فشار حاکمان عباسی هم‌عصر با آن حضرت، از منصور تا فرزندانش، مهدی و هادی عباسی و نیز هارون الرشید، عرصه را بر امام^(ع) تنگ‌تر کرد و بارها آن حضرت را به زندان انداختند.

دیگر فرق شیعی همچون زیدیه، هر چند در کشمکش و رقابت با عباسیان به سر می‌بردند، اما اختلاف‌هایشان از حیث هدف سیاسی با امامان معصوم شیعی این بود که می‌خواستند خود به قدرت برسند. به تعبیر دیگر، کسب قدرت را به مثابه ابزاری برای تحقق احکام و ارزش‌های الهی، به عنوان هدف ثابت سیاسی نمی‌دیدند؛ بلکه کسب قدرت و تشکیل حکومت را هدف می‌دانستند. به همین دلیل علویان پیرو فرقه زیدیه، همچون نفس زکیه و برادرش ابراهیم که برخوردار از پشتوانه اندیشه سیاسی شیعه بودند و خود را مستحق خلافت می‌دیدند، به رقابت با عباسیان برخاستند؛ اما به دلیل فقدان مقبولیت اجتماعی و سیاسی، محکوم به شکست شدند. نکته مهم این است که هر چند قیام‌های علویان زیدی مذهب مشکلات زیادی برای خلفای عباسی به وجود می‌آورد، اما بروز این قیام‌ها مشکل اصلی عباسیان نبود؛ مشکل اصلی آنان، امامان معصوم شیعی بودند که دست به قیام سیاسی - نظامی نمی‌زدند؛

ولی گفتمان سیاسی - فکری، تبیین و دفاع از حکومت حق دینی به زعامت معصوم و غاصب بودن حکومت‌های غیرمعصوم را رهبری می‌کردند و بر مشروعیت حکومت عباسیان و نیز امویان مهر ابطال می‌زدند و همواره به‌صورت خطر بالفعل و بالقوه، کیان دولت و اقتدار آنان را تهدید می‌کردند.

مدت امامت امام هشتم^(ع) حدود ۲۰ سال بود که می‌توان آن‌را به سه بخش تقسیم کرد. ۱۰ سال اول، هم‌زمان با زمامداری هارون، پنج سال بعد، با خلافت امین و پنج سال آخر، با خلافت مأمون و تسلط او بر قلمرو اسلامی آن روز مصادف بود. علی‌رغم آنکه بیشترین ایام امامت علی بن موسی^(ع)، در عهد هارون الرشید سپری شد، اما حوادث و تحول‌های سیاسی و مهم‌تر از همه، درگیری‌های نهاد خلافت، مانع جدی برای نظارت و کنترل بر امام رضا^(ع) بود (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۲: ۵). با این حال بعضی از منابع، دوران زندگی حضرت در عهد هارون را بسیار سخت و مشقت‌بار ذکر می‌کنند و می‌گویند ایشان در دوران هارون و بعد از شهادت موسی بن جعفر^(ع) شدیداً تحت نظر بودند (مجلسی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۱۰۸ - ۱۰۱).

اگرچه در منابع توضیح مبسوطی درباره برخورد هارون با امام رضا^(ع) در دسترس نیست اما روشن است که هارون الرشید هیچ‌گاه نسبت به خاندان علوی روی خوش نشان نداد. شاید درگیری‌های وی در خصوص جانشینی فرزندانش و بالاخص بحران و آشوب خراسان که او را مجبور به عزیمت به آن دیار کرد، از عوامل مهم کاستن فشارهای زیاد بر علی بن موسی^(ع) بود. از برخوردهای امین با امام رضا^(ع) نیز، گزارش خاصی در دسترس نیست. علت این امر بی‌شک به آغاز درگیری‌ها و اختلاف‌های شدید امین و مأمون برمی‌گردد. در این دوران آشفته سیاسی که مانند عصر امام صادق^(ع) بود، امام رضا^(ع) به‌دور از تنش‌های سیاسی، به نشر مبانی و مسائل اعتقادی، تربیت شاگردان و گسترش بحث‌های کلامی و رواج اندیشه و فقه شیعی پرداختند. این امر گویای روشن اثربخشی امام^(ع) در جامعه آن روز مدینه است (اکبری، ۱۳۹۰: ۶).

مأمون پس از قتل امین، از سال ۱۹۸ق، به‌عنوان حاکمی مقتدر و بلامنازع، در کشور

❖ بزرگ اسلامی حکومت کرد، ولی در همان حال با دشواری‌های خاص حکومتی روبرو بود. نخستین مشکل او، ناتوانی در بیعت گرفتن از مردم مسلمان به‌ویژه مردم عرب‌زبان بود، زیرا گروهی از مردم که شیعه بودند، به‌دلیل مخالفت با خاندان عباسی، از بیعت با آنان ازجمله مأمون خودداری می‌کردند و اگر طرف‌دار حکومت عباسی بودند، به‌دلیل ارتکاب مأمون به قتل برادرش امین، از او انزجار داشتند و از بیعت با او سر باز می‌زدند. یکی دیگر از مشکلاتی که مأمون را به ستوه آورد، ناآرامی‌های پراکنده و کوچک و بزرگ در مناطق مختلف کشور اسلامی آن روزگار بود. مشکل سومی که مأمون را رنج می‌داد و همواره از آن نگران بود، وجود شخصیت محبوب و بی‌نظیر امام رضا^(ع) بود که از وجود آن حضرت، سخت احساس خطر می‌کرد (وطن‌دوست، ۱۳۹۱: ۹۷).

وضعیت بحرانی خلافت اسلامی در سال‌های حضور مأمون در مرو به‌گونه‌ای بود که وی پس از اختلاف با امین و فتح بغداد، به‌طور کامل حمایت اعراب را از دست داد. خاندان عباسی در بغداد بالاخص پس از آگاهی از نفوذ فضل بن سهل ایرانی در امور خلافت، نسبت به مأمون بدبین و مخالف شده بودند. وقوع قیام‌های علوی در بسیاری از شهرهای خلافت اسلامی، مشکل مضاعف دیگری بود که مأمون را دچار سردرگمی و پریشانی کرد، چراکه احساس می‌کرد پایگاه و تکیه‌گاه محکمی در جهان اسلام ندارد. در راستای قرار گرفتن مأمون در چنین وضعیتی بود که مقوله دعوت از امام رضا^(ع) به خراسان با اهداف خاصی دنبال شد. مهم‌ترین نتایج این اقدام برای مأمون آن بود که از یک‌سو باعث فروکش کردن قیام‌های علویان در مناطق مختلف می‌شد و دیگر آنکه پایگاه محکم و مقتدر علویان به‌عنوان حامی مأمون مورد توجه قرار می‌گرفت.

مأمون درصدد برآمد تا زمینه برخورد با علویان را برطرف کند. لذا با مشورت وزیر خود فضل بن سهل، تصمیم گرفت دست به خدعه‌ای بزند، خلافت را به امام^(ع) پیشنهاد دهد و به نفع ایشان از خلافت کناره‌گیری کند. برای مأمون آسان بود در مقام ولایتعهدی، بدون اینکه کسی آگاه شود، امام^(ع) را از میان بردارد تا حکومت به‌صورت شرعی و قانونی به او

بازگردد. در این صورت علویان با خشنودی به حکومت می‌نگریستند و چه بسا شیعیان، خلافت او را شرعی تلقی می‌کردند و او را به‌عنوان جانشین امام^(ع) می‌پذیرفتند.

بعد از آمدن امام رضا^(ع) به ایران و استقرار در مرو، مأمون در حدود دو ماه تلاش کرد تا خلافت را به آن حضرت واگذارد، ولی امام^(ع)، از پذیرفتن خلافت خودداری کرد و به‌جای آن، به ولایتعهدی رضایت داد (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۲: ۱۴۹ - ۱۴۸). دلایل زیر را می‌توان برای قبول نکردن خلافت برشمرد: ۱. تفویض خلافت نه واگذاری قدرت؛ ۲. تعارض با نظریه انتصاب؛ ۳. تناقض رفتار مأمون با گفتارش؛ ۴. صداقت نداشتن مأمون و اغراض سیاسی؛ ۵. کارشکنی‌ها و مخالفت دیگران (وطن‌دوست، ۱۳۹۱: ۱۰۰ - ۹۷).

در تحلیل و بررسی دقیق‌تر این اقدام، واقعیت این است که از زمان مرگ امین در محرم ۱۹۸ ق، تا زمان طرح اندیشه دعوت امام رضا^(ع)، دست‌کم دو سال سپری شد. مأمون در این مدت نه تنها صحبتی از حقانیت خلافت علوی به میان نیاورد، بلکه اقدام خوشایندی در مورد علویان که حکایت از خلوص‌نیتش باشد، انجام نداد. سکوت مأمون و توجه نکردن به مسئله تعهد و نذر خود تا این زمان، نشان می‌دهد که شرایط سیاسی پیش آمده جدید او را ملزم به انتخاب امام رضا^(ع) به‌عنوان ولیعهد کرد. از سوی دیگر وضعیت سیاسی عصر خلافت مأمون، بیشتر حکایت از آن دارد که دعوت امام^(ع) به خراسان، مغرضانه بود و نیز تظاهر مأمون در نذر و تعهد خویش برای واگذاری حکومت به علویان از روی اعتقاد قلبی وی نبود. با توجه به بررسی اهداف مأمون از دعوت امام رضا^(ع) به خراسان، آنچه بیش از همه در این انتخاب مؤثر و قابل قبول است، ضرورت سیاسی و شرایط خاص پیش آمده برای خلافت نوپای مأمون بود (اکبری، ۱۳۹۰: ۱۴). مسئله دعوت از امام رضا^(ع)، با اهداف و سیاست‌های متعددی همراه بود که در نتایج و اهداف اصلی آن، رفع بسیاری از مشکلات و دشواری‌های سیاسی خلافت مأمون نهفته است، هر چند حوادث بعدی نشان داد مأمون بهره‌چندانی از ترفند خود نبرد.

با توجه به اقدام مأمون در پذیرش ولایتعهدی و اصرار بسیار وی، امام^(ع) بنا بر دلایلی

❖ ولایعهدهی را پذیرفتند. انتخاب و قبول این امر از جانب ایشان به طور قطع با درایت و آگاهی لازم صورت گرفت. واقعیت آن است که امام^(ع) از ابتدا رضایتی بر پذیرش این مقام نداشتند و دلایل آشکار منابع، حکایت از اصرار بسیار مأمون بر این امر دارد. بنابراین پذیرش این امر، گویای این واقعیت است که در نظر و دیدگاه امام^(ع)، شرایط پیش آمده برای معرفی تشیع و نیز ارتقاء جایگاه علویان و اظهار حقانیت آنها می توانست مؤثر واقع شود. شاید نپذیرفتن ولایعهدهی از سوی ایشان سبب می شد امام^(ع)، شیعیان و دوستدارانش به خطر بیفتند و حتی مرگ او و دیگر علویان، اثری در این راه نداشت (عاملی حسینی، ۱۳۶۳: ۲۸).

پذیرش ولایعهدهی از جانب امام^(ع)، اعتراف زبانی عباسیان به معنی اقرار عملی آنان به این حقیقت بود که علویان در امر خلافت، صاحب حق و بلکه سزاوارتر هستند. این مسئله به شکلی حقانیت دیرینه علویان را اثبات کرد و مردم دریافتند عباسیان نیز همچون امویان، به وسیله ستم، مانع رسیدن ایشان به حق خود شدند و دور شدن آنها از مسئله خلافت، به معنای عدم حق مسلم آنها بر خلافت نیست. مجلسی، هدف امام رضا^(ع) را از پذیرش ولایعهدهی این طور بیان می کند: «برای آنکه مردم از خلافت ما مأیوس نشوند و دشمن نیز اقرار کند که برای ما نیز در زمامداری بهره ای است» (۱۳۶۴، ج ۴۹: ۱۴۰). این امر، هدف دیگر امام^(ع) را از پذیرش ولایعهدهی، در باب حقانیت خاندان علوی در امر خلافت به حکومت نشان می دهد و از جمله اهداف خاص ایشان در پذیرش این امر به حساب می آید.

امام^(ع) برای خنثی کردن سیاست مأمون در بهره گیری از ولایعهدهی، در پاسخ اینکه چرا ولایعهدهی را پذیرفتند، فرمودند به همان دلیلی که جدم داخل شور شد. مأمون حق ما را که دیگران انکار کرده بودند به رسمیت شناخت، خلافت را به من وا گذاشت و اعتراف کرد که خلافت حق اهل بیت است (عطاردی، ۱۳۷۹: ۶۴). امام^(ع) با پذیرش ولایعهدهی، در مجالس مباحثه و مناظره، آن چنان دیدگاه های سیاسی خود را در باب مسئله خلافت مطرح کردند که این امر بیش از هر عامل دیگری در افشای مشروعیت نداشتن خلافت مأمون تأثیرگذار شد.

وجود فرقه‌های متنوع در این دوره

پس از رحلت رسول اعظم^(ص) و با توسعه سرزمین‌های اسلامی، مسلمانان به فرقه‌های گوناگون تقسیم شدند و به تدریج انحراف‌هایی در عقاید آنها پدیدار شد. ائمه^(ع) که جانشینان رسول خدا^(ص) در میان امت اسلامی بودند، به مقابله با این انحراف‌ها پرداختند و در زمان‌های مناسب، عقاید نادرست ایشان را بیان و مطلب حق را ادا کردند. امام رضا^(ع) که در دوران خلافت مأمون (از طرف داران مکتب اعتزال) در پایتخت زندگی می‌کردند، با فرقه‌های مختلفی مواجه شدند، از جمله آنها فرقه‌های زیدیه، اسماعیلیه، فطحیه، واقفیه و غلات بودند که در ادامه به بیان شیوه مقابله آن حضرت با این فرقه‌ها پرداخته می‌شود (اکبری، ۱۳۹۰: ۶).

۱. زیدیه

زیدیه، گروهی بودند که پس از قیام زید بن علی^(ع) (۱۲۲ ق) شکل گرفتند و حداقل تا زمان امامت امام رضا^(ع) بیش از آنکه به امور فرهنگی و اعتقادی بپردازند، به کارهای سیاسی رو آوردند. زیدیان، زید بن علی^(ع) را یکی از ائمه خود می‌دانستند و با الهام از قیام او، یکی از شرایط و البته مهم‌ترین شرط امامت را قیام و خروج با شمشیر بیان می‌کردند. آنان با این تفکر و همچنین از آنجا که خلافت را حق فرزندان حضرت فاطمه^(س) می‌دانستند، با حکومت‌های وقت به مقابله پرداختند و به محض یافتن فرصت و زمانی مناسب، قیام کردند.

اندیشه زیدیه در این دوره و به‌ویژه پس از پیروزی مأمون، فعایت خود را بر اقدام نظامی متمرکز کردند و در سال ۱۹۹ق، قیام‌های گسترده‌ای علیه مأمون سامان دادند. هسته اصلی این قیام‌ها در آغاز بر عهده محمد بن ابراهیم بن اسماعیل (۱۹۹ - ۱۷۳ق) معروف به ابن طباطبا بود که خود را امیرالمؤمنین خواند و توانست با همکاری یکی از سرداران سابق عباسی به نام منصور بن سری معروف به ابوالسرایا، عباسیان را در جنگ‌هایی شکست دهد، به گسترش قیام خود بپردازد و عمده نقاط مرکزی مانند کوفه، بصره، حجاز، یمن و برخی از نقاط شرقی مانند فارس و اهواز را تصرف کند (ابن اثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۴: ۱۴۷). علی‌رغم گستردگی و حمایت بسیار مردم عراق از این قیام و مشکلاتی که برای خلافت عباسی در

❖ عراق پیش آمد، اما قیام منجر به شکست شد.

امامان معصوم^(ع) با آنکه معتقد به مبارزه با ظلم و ستم بودند ولی به دلایلی مانند فراهم نبودن شرایط، نرسیدن موعد مقرر قیام، کمبود یاران چه از لحاظ کمی و چه کیفی و نتیجه واضح قیام های عجولانه که شکست و از دست دادن یارانشان بود، این گونه قیام ها را نمی پسندیدند و اغلب، آنها را از قیام نهی می کردند ولی معمولاً با برخوردهای نامناسب قیام کنندگان مواجه می شدند.

امام رضا^(ع) در تعامل با این گروه ها و قیام ها، هر چند در مواردی قیام کنندگان را از قیام نهی کردند، ولی به طور کلی جانب مدارا را در پیش گرفته و برخورد جدی و درگیری قابل توجهی با قیام کنندگان نداشتند. فقط در برخورد با برادر خود، زید (زیدالنار) به شدت او را مورد انتقاد قرار دادند. دقت در انتقادهای امام^(ع) نشان می دهد که افکار، اعمال و رفتار نامناسب زید مورد نکوهش و انتقاد ایشان واقع شده است. امام رضا^(ع) به شدت از اعمال و رفتارهای خشن زید در وقت قیام ناراحت و اندوهگین بودند. هنگامی که مأمون، زید را در خراسان نزد امام^(ع) فرستاد ایشان فرمودند:

وای بر تو ای زید، آیا تو را سخن مردمان نفهم اهل کوفه مغرور کرده است که روایت کنند فاطمه، عفت خود را نگه داشت پس خداوند آتش را بر ذریه اش حرام ساخت. این فقط مخصوص حسن و حسین است. اگر تو فکر می کنی معصیت خداوند عزوجل را به جای آری و به بهشت روی و پدرت موسی بن جعفر اطاعت خدا کند و به بهشت داخل شود، در این صورت تو در نزد خداوند گرامی تر خواهی بود، به خدا سوگند هیچ کس جز از راه اطاعت به آنچه نزد خدا است نخواهد رسید و تو پنداری با معصیت بدان می رسی. پس گمان تو بدگمانی است. زید گفت: من برادر شما و پسر پدرت هستم. حضرت فرمودند: تو برادر منی هنگامی که خداوند عزوجل را اطاعت کنی، چون نوح گفت: پروردگارا پسر من از اهل من است و وعده تو حق است و حکم تو بهترین حکم هاست (هود/۴۵)، خداوند در پاسخش فرمود: ای نوح، وی از اهل تو نیست، او عمل غیر صالح است. پس خداوند او را

واکاوی مواضع سیاسی امام رضا^(ع)... ❖ ۱۷

چون معصیت کار و نافرمان بود از نوح نداشت (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۲: ۵۷۱).

این برخورد و سخنان نشان می دهد امام^(ع) کاملاً از اعمال و رفتارهای زید ناراضی بودند، بنابراین آنچه مسلم است آنکه برخی از قیام های علوی که در رفتار و برخورد، خشن و به دور از احکام اسلامی بوده هرگز مورد تأیید امامان شیعه نبوده است. شاید علت شرکت نکردن امامان^(ع) در برخی قیام های علویان از جمله قیام زید همین مسئله بود. نکته مهم در واکنش ائمه^(ع) نسبت به قیام ها آن است که هرگونه ظلم یا ستمی بر مردم در جریان قیام نیز از سوی امامان^(ع) پذیرفته نیست. امام رضا^(ع) به هیچ وجه نمی توانست بپذیرد که زید در جریان قیام خویش، گناهکار و گاه بیگناه را در معرض تعرض خویش قرار بدهد. امام^(ع) به شدت از آشوب پرهیز داشت، چنان که در توصیه به مأمون، وی را مکلف به برقراری نظم و رفع بحران های خلافت اسلامی کردند (اکبری، ۱۳۹۰: ۱۱).

مسئله ولایتعهدی امام^(ع) سبب شد گروهی از زیدیان، حداقل در زمان ولایتعهدی آن حضرت به امامت ایشان رو آورند و مطیع آن حضرت شوند. آثار ولایتعهدی بر بسیاری از زیدیان جدید، این است که آنان از امام رضا^(ع) به عنوان یکی از ائمه خود یاد می کنند و استدلالشان برای پذیرش امامت ایشان، ورود آن حضرت به عرصه سیاست است. به نظر آنان، امام^(ع) با پذیرش ولایتعهدی و ورود به عرصه سیاست، شرط آنان برای امامت را دارا بود، زیرا قیام با شمشیر را اعم از شمشیر کشیدن ظاهری می دانند و ورود به عرصه سیاست را به عنوان نوعی از قیام با شمشیر می پذیرند (فرمانین و موسوی نژاد، ۱۳۸۹: ۱۹۴).

۲. اسماعیلیه

فرقه اسماعیلیه که نطفه آن در زمان امامت امام صادق^(ع) (۱۴۸ - ۱۱۴ ق) منعقد شد، پس از وفات اسماعیل (۱۳۸ یا حدود ۱۴۵ ق) حالت نیمه رسمی به خود گرفت و فعالیت های خود را پس از وفات امام صادق^(ع) شدت بخشیدند. این فرقه پس از مرگ اسماعیل دچار انشعاب هایی شد که جریان اصلی آن، به امامت محمد فرزند اسماعیل معتقد شدند و از آنجا که وی فعالیت خود را به صورت زیرزمینی و آن هم در نقاط مختلف ایران

❖ سازمان‌دهی کرد، هیچ‌گونه ارتباطی با شیعه امامیه و نیز امام رضا^(ع) نداشتند. مشهور شدن وی به محمد مکتوم نیز گویای همین ادعاست. اصولاً اسماعیلیه پس از مرگ اسماعیل تا زمان تشکیل دولت فاطمی در مغرب در سال ۲۹۷ ق، به‌صورت زیرزمینی فعالیت می‌کردند و از آنجا که اطلاعات کمی از این دوره برجای مانده است، این دوره را به‌عنوان دوره ستر می‌شناسند و آن‌را در مقابل دوره بعدی که به‌عنوان دوره دعوت یا دعوت هادیه مشهور شد به‌حساب می‌آورند (صفری‌فروشانی، ۱۳۸۸: ۵). اگر بپذیریم محمد مکتوم در سال ۱۹۳ ق وفات یافت، ۱۰ سال از ریاست خود را در زمان امامت امام رضا^(ع) سپری کرده است. اما اگر مرگ او را به سال ۱۷۹ ق بدانیم، عمدتاً ریاست او با امامت امام کاظم^(ع) (۱۸۳ - ۱۴۸ ق) هم‌زمان بوده است. در این هنگام، بیشترین هم‌زمانی امامت امام رضا^(ع) با ریاست عبدالله معروف به عبدالله مستور فرزند محمد است که اطلاعات چندانی از او در دست نیست (همان).

سال دوم، شماره پنجم، بهار ۱۳۹۲

۳. فطحیه

فرقه فطحیه گروهی بودند که در اوج خفقان حکومت منصور (۱۵۸ - ۱۳۶ ق) و پس از وفات امام صادق^(ع) (۱۴۸ ق) در حالی که در سرگردانی و حیرت به‌سر می‌بردند، به سراغ امامت عبدالله افطح رفتند، زیرا عده‌ای از آنها ناقل روایتی بودند که امامت را در پسر بزرگ‌تر امام قبلی منحصر می‌دانستند (کشی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲: ۵۲۵). او با این اعمال، انگیزه‌ای جز ادعای امامت نداشت. با این ادعا، فرقه فطحیه که نام پیروان اوست به جریان افتاد. امام صادق^(ع) او را مرجئه کبیر نام نهاد تا شخصیت واقعی او برای اصحاب پنهان نماند (مفید، بی‌تا: ۳۱۲).

این فرقه به دلایل متعدد، پس از مدتی از میان رفت. از جمله آنکه: به اعتقادهای عبدالله، کژی‌ها و ناراستی‌هایی راه یافت. او به باورهای حشویه و مرجئه‌گرایی داشت و امام صادق^(ع) نیز از این امر آگاه بود. دیگر آنکه عبدالله از دانش بایسته امامت بی‌نصیب بود و از این‌رو، روایتی درباره حلال و حرام از او روایت نکردند. وقتی پیروانش از او سؤال می‌کردند، او می‌فرمود: «ما را از این بپرسید» (همان).

واکاوی مواضع سیاسی امام رضا^(ع)... ❖ ۱۹

می کردند، درمی ماند و پاسخ نمی داد (نوبختی، ۱۳۵۵ق: ۸۸). سوم آنکه عبدالله پس از پدر، بیش از ۷۰ روز زنده نماند. او فرزند ذکوری نیز نداشت. این عوامل موجب شد تا برخی شیعیان از همان آغاز، امامت او را برنتابند و نپذیرند. برخی دیگر از شیعیان نیز پس از مرگ عبدالله، از عقیده خویش برگشتند و به امامت امام رضا^(ع) رو آوردند.

شیخ طوسی در کتاب رجال خود، ضمن شمارش نام اصحاب امام رضا^(ع)، هیچ یک از آنها را متهم به فطحی بودن نمی کند. به نظر می رسد این نکته می تواند بیانگر عدم تأثیر گرایش فطحی در پذیرش اصل امامت امام رضا^(ع) باشد، چنان که در کمتر گزارش یا روایتی سخن از درگیری مستقیم امام رضا^(ع) با فطحیان به میان آمده است. شاید بتوان گفت علل نداشتن درگیری، ریشه در آن داشته باشد که فطحیان معمولاً فقیهان بزرگ شیعیان بودند که در مناقشه های کلامی ورود نداشتند. مهم ترین مسئله کلامی آن روز شیعیان امامی که مسئله امامت امام رضا^(ع) است، به هر حال مورد قبول آنها بود، گرچه آن حضرت را در سلسله امامت، امام نهم به حساب می آوردند (صفری فروشانی، ۱۳۸۸: ۷). البته ناگفته نماند که پذیرش اصل انتقال امامت از برادر به برادر، این زمینه را برای فطحیان و بلکه دیگر جریان های شیعی فراهم آورد که به این اصل در هنگام پدید آمدن بحران های شدید عمل کنند و از مسیر امامیه منحرف شوند. این موضوع، پس از وفات امام حسن عسگری^(ع)، عده ای از شیعیان را به خود جذب کرد و در این بین، عده ای از فطحیه و از جمله علی بن طاحی (طاحن) با تکیه بر همان اصل پیشین خود به جعفر پیوستند (نوبختی، ۱۳۵۵ق: ۱۰۶).

۴. واقفیه

واقفیه اصطلاحی است که بر عده ای از منحرفان از اسلام یا مکتب امامیه اطلاق می شود. این عده با توقف بر امامت و مهدویت امام خویش با انحراف از امامیه به وجود آمدند. عده ای از شیعیان در مورد امام صادق و امام موسی بن جعفر^(ع) قائل به توقف شدند. اما واقفیه به طور مطلق بر معتقدان به زنده بودن و مهدویت امام موسی بن جعفر^(ع) اطلاق می شود.

❖ به عنوان مثال شیخ صدوق در کتاب *کمال الدین و تمام النعمه*، هنگام نقل مناظره میان ابن قبه و ابی زید علوی عناوین «الواقفة علی امیرالمؤمنین»، «الواقفة علی موسی^(ع)» و «الواقفة علی ابی عبداللّه» را به کار برده است (۱۳۶۶: ۱۰۳ - ۱۰۱) و باز در همین کتاب از «الواقفة علی الحسن بن علی بن محمد» یاد می کند که عقیده داشتند امام حسن عسکری^(ع) غایب شده و او همان مهدی قائم است (همان: ۴۰). نوبختی نیز ضمن اشاره به وجود توقف کنندگانی - واقفیان - برای هر یک از امامان، تأکید می کند واقفیه به طور مطلق عنوان خاص کسانی است که بر امامت امام موسی بن جعفر^(ع) توقف کردند (۱۳۵۵ق: ۸۲).

شهرستانی در کتاب *الملل والنحل*، نحله های باقریه و جعفریه را واقفیه می خواند. وی واقفیه را کسانی می داند که به امامت این دو امام توقف کردند (۱۲۵۰ق: ۳۵۰). در تعریف دیگر، واقفیه نام عموم فرقه های شیعه ای است که در مقابل گروه قطعیه، منکر رحلت امام کاظم^(ع) شدند. نام های دیگر این فرقه، موسویه، مفضلیه و مطبوره است (همان: ۱۹۷).

واقفیه برای رسیدن به اهداف شوم خود با ایجاد شبهه های فراوان در امامت حضرت رضا^(ع) تشکیک وارد کردند، از جمله این شبهه ها می توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱. وجود نقص جسمی در امام رضا^(ع)؛ ۲. اختلاف شیوه امام رضا^(ع) با ائمه قبل؛ ۳. شرکت نکردن امام رضا^(ع) در تجهیز پدرش.

واقفیه جزء گروه هایی بودند که جامعه شیعه را با خطر جدی مواجه کردند، لذا امام رضا^(ع) با آنان برخوردهای جدی داشتند. از جمله اینکه: ۱. مرگ آنها را به مرگ زندیق و زندگی آنان را در سرگردانی تشبیه کردند؛ ۲. شیعیان را از مجالست با آنان برحذر داشتند؛ ۳. اعتقاد آنان را به آمیزه ای از کفر و الحاد تشبیه کردند؛ ۴. شیعیان را از پرداخت زکات به آنها منع کردند (طوسی، ۱۳۴۸: ۴۷).

امام رضا^(ع) در اوایل امامت، فرزندی نداشتند. لذا واقفیه می گفتند: حضرت عقیم است و فرزندی ندارد، بنابراین نمی تواند امام باشد و در این زمینه با امام^(ع) مناظره هایی داشتند. از جمله، حسین بن قیاما در این زمینه نامه ای به ایشان نوشت که مضمون آن چنین بود:

❖ ۲۱ واکاوی مواضع سیاسی امام رضا(ع) ... ❖

چگونه مدعی امامت هستی در حالی که فرزندی نداری؟ امام(ع) در پاسخ چنین نوشتند: «از کجا می‌دانی که مرا فرزندی نباشد؟ دیری نباید که خداوند به من فرزندی عطا خواهد کرد که به وسیله وجود مبارکش، حق را از باطل جدا می‌کند» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۳۲۰). با به دنیا آمدن امام جواد(ع) گروه کثیری از واقفیه به امامت امام رضا(ع) ایمان آوردند و به تشیع راستین بازگشتند. از همین رو امام هشتم(ع)، ولادت امام جواد(ع) را بزرگ‌ترین برکت‌ها برای جامعه شیعی دانستند.

شیوه زندگی اجتماعی امام رضا(ع) به گونه‌ای بود که امامت خود را به طور آشکار و علنی اعلام کردند، در حالی که ائمه(ع) قبلی در این زمینه تقیه کردند. واقفیه این مسئله را دستاویزی برای انکار امامت امام رضا(ع) قرار دادند و امامت ایشان را منکر شدند. علی بن حمزه بطنانی از جمله کسانی است که امام(ع) را به خاطر آشکار کردن امامت خود مورد انتقاد قرار داد و او را بر خلاف شیوه پدرانش دانست، اما حضرت در پاسخ وی فرمودند: «اولین نشانه امامت من این باشد که از جانب هارون به من آسیبی نرسد و گرنه من دروغ گو باشم» (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۱: ۵۱۶).

در اعتقاد شیعه هر گاه امامی از دنیا برود امام بعدی باید امور مربوط به غسل، کفن و نماز او را انجام دهد، لذا در کتاب شریف الکافی نیز بابی تحت عنوان «إِنَّ الْإِمَامَ لَا يُغَسِّلُهُ إِلَّا إِمَامٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ» وجود دارد. واقفیه از این عقیده سوءاستفاده کردند و گفتند: «اگر ابوالحسن الرضا، امام بعد از موسی بن جعفر است پس چرا امام هفتم را که در زندان بغداد به شهادت رسید غسل نداد؟» امام رضا(ع) در آن وقت در مدینه بود و چون برای غسل پدر بزرگوارش به بغداد نرفته است لذا امام نیست. امام رضا(ع) با این تفکر به مقابله برخاستند و در پاسخ شبهه‌ها اعلام کردند که خودشان امام کاظم(ع) را تجهیز کردند. در کتاب اختیار معرفة الرجال نیز روایت‌هایی در این زمینه از احمد بن عمر حلال نقل شده است (طوسی، ۱۳۴۸، ج ۴: ۸۶۱) کسی در روایتی آورده است: «علی بن عبدالله زیبری با ارسال نامه به امام رضا(ع) نظر ایشان را در مورد واقفیه جويا شد و آن حضرت در پاسخ نوشتند: واقفی کسی است که با

❖ حق عناد ورزیده و بر گناه و بدی مقاومت دارد و اگر بر همین منوال بمیرد مأوای او جهنم است که بد سرنوشتی است» (همان، ج ۲: ۸۶۴). در حدیثی، فضل بن شاذان از امام رضا^(ع) نقل می کند که حضرت در مورد این جریان فرمودند: «یعیشون حیاری و یموتون زنداقه؛ آنان در حیرت زندگی کرده، به عنوان زنداقه از دنیا می روند» (همان: ۸۶۱).

سال دوم، شماره پنجم، بهار ۱۳۹۳

۵. غلات

واژه «غلات» جمع «غالی» به معنای گزافه گویان و یاوه سرایان است. آنان فرقه هایی از شیعه هستند که در تشیع افراط و درباره ائمه خود گزافه گویی کردند و ایشان را به خدایی رساندند یا قائل به حلول جوهر نورانی الهی در ائمه و پیروان خود شدند (مشکور، ۱۳۶۸: ۱۵۱). شاید بتوان گفت: این پدیده یکی از تأثیرگذارترین پدیده ها در تاریخ تشیع است که در زمان حضور ائمه^(ع) و به طور مشخص از عصر هویت بخشی به تشیع در دوره صادقین^(ع) رشد خود را آغاز کرد و ضربه های محکمی بر جریان اصیل تشیع وارد ساخت. این پدیده توانست در جامعه اسلامی آن روز چهره وارونه و کریه ای از شیعه به نمایش گذارد و دستاویزی مناسب برای مخالفان تشیع فراهم آورد تا با معرفی اینان به عنوان شیعیان ائمه^(ع) و مطرح کردن عقاید منحرف غالیان و جا زدن این عقاید به نام کل جریان تشیع، جامعه ناآگاه آن روز را از شیعه منزجر سازند و از همه مهم تر جامعه اسلامی را از دریای بی کران اهل بیت^(ع) محروم کنند.

امام علی بن موسی^(ع) در راستای مبارزه با این اندیشه انحرافی، روش های مختلفی در پیش گرفتند، از جمله آنکه شیعیان را از هرگونه ارتباطی با آنها برحذر کردند، چنان که درباره این فرقه فرمودند: «غالیان کافرنند، همنشینی و معاشرت با آنها، ازدواج با آنان، دختر دادن و دخترگرفتن از آنها، امان دادن به آنان، امین دانستن آنها و کمک و دستگیری به آنها، در واقع خروج از اطاعت خدا و پیامبر خداست» (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۲: ۴۹۰).

همچنین آن حضرت خطر همنشینی و مصاحبت با آنها را به شیعیان گوشزد کردند، چنان که فرمودند:

❖ ۲۳ واکاوی مواضع سیاسی امام رضا^(ع)... ❖

هر کس معتقد به تناسخ باشد، کافر است... خداوند غلات را از رحمتش دور گرداند، کاش یهودی بودند، ای کاش مجوس بودند، ای کاش نصرانی بودند، ای کاش قدری مذهب بودند، کاش از مرجئه بودند، کاش حروری بودند، با اینان (غلات) همنشینی نکنید، رفاقت و دوستی نکنید و از آنان بیزاری جویند. خداوند از آنان بیزاری جسته است (همان: ۴۸۶).

همچنین امام رضا^(ع) در حدیثی خطاب به حسین بن خالد می فرماید: «کسی که قائل به جبر و تشبیه باشد، کافر و مشرک است و ما از او در دنیا و آخرت بیزار هستیم. ای پسر خالد! اخباری که درباره جبر و تشبیه، به نام ما شایع شده است، ما نگفته ایم، بلکه غلات با کوچک کردن عظمت خدا، به ما نسبت داده اند» (مجلسی، ۱۳۶۴ق، ج ۲۵: ۲۶۶).

راهکارهای امام رضا^(ع) برای حل بحران‌ها ۱. دفاع از حقانیت ولایت امامان^(ع)

امامت و ولایت در اسلام از پایه های اصلی اعتقادی و زیر بنای زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی انسان به شمار می آید. مسلمانان با مذاهب و نظرهای گوناگون، در ضرورت امامت و رهبری اتفاق نظر دارند. امام رضا^(ع) در تمام دوره حیات سیاسی خویش و به انحاء مختلف از ولایت ائمه^(ع) دفاع کردند. امام^(ع) از کوچک ترین فرصت ها سود می جستند تا به دیگران یادآوری کنند که مأمون در اعطای سیمت ولایتعهدی کار مهمی نکرده، جز آنکه در راه برگرداندن حق مسلم و غصب شده او، گام برداشته است. امام^(ع) قانونی نبودن خلافت مأمون را پیوسته به مردم خاطرنشان می ساختند. نخست در شیوه اخذ بیعت می نگریم که ایشان، چهل مأمون نسبت به شیوه رسول خدا^(ص) را که مدعی جانشینی اش بود، برملا ساختند. مردم برای بیعت با امام^(ع) آمده بودند، ایشان دست خود را به گونه ای نگاه داشتند که پشت دست در برابر صورتش و روی دست رو به مردم قرار می گرفت. مأمون به وی گفت: چرا دستت را برای بیعت پیش نمی آوری؟ امام^(ع) فرمودند: «تو نمی دانی که رسول خدا^(ص) به همین شیوه از مردم بیعت می گرفت؟» (مجلسی، ۱۳۶۴، ج ۴۹: ۱۴۴).

حسین بن خالد می گوید: «از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا^(ع) درباره امامت پرسیدم، ایشان فرمودند: امامت همان ولایت است که هر کس به ناحق آن را ادعا کند، کفر ورزیده است» (صدوق، ۱۳۷۲: ۱۱۰). همچنین ایشان در حضور شیعیان، متکلمان و دانشمندان کوفه، که در میان آنان دانشمندان یهود و نصاری نیز حضور داشتند، فرمودند: بدانید امام بعد از محمد تنها کسی است که برنامه های او را تداوم بخشد، هنگامی که امر (امامت) به او می رسد (راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۳۵۰). امام رضا^(ع) در جای دیگری می فرماید: امامت مقام پیغمبران، میراث اوصیا، خلافت الهی، جانشینی رسول خدا^(ص)، مقام امیرالمؤمنین^(ع) و یادگار حسن و حسین^(ع) است. به راستی امامت، زمام دین، مایه نظام مسلمانان، صلاح دنیا و عزتمندی مؤمنان است (خرازی، بی تا، ج ۱: ۹). ازجمله همان بزرگوار فرمودند: «بدون امام شناخته شده (امام زنده) حجت بر خلق تمام نیست» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۵۰).

۲. تشکیل مناظره های علمی

از آنجا که فضای حاکم بر جامعه اسلامی در زمان حکومت مأمون، مملو از نظرهای مختلف از سوی گروه های گوناگون بود، طبیعتاً نقش امام^(ع) در برابر این امواج فکری بسیار خطیر و حساس بود. یکی از جریان هایی که امام^(ع) در دوران خویش با آن روبرو شدند، بحث های کلامی بود که از ناحیه جریان های گوناگون فکری به سرعت فراگیر و موجب شد در هر زمینه اختلاف نظر ایجاد شود. دو گروه «معتزله» و «اهل حدیث» در برپایی این جدال ها و جنجال های فکری، بیشترین سهم را داشتند. در برابر این دو گروه - که یکی عقل را بر نقل ترجیح می داد و دیگری نقل را بر عقل - امام^(ع) می کوشیدند موضع خود را بیان کنند، از این روست که بخش عمده روایت هایی که از آن حضرت نقل شده در موضوع های کلامی آن هم در شکل پرسش و پاسخ و احیاناً مناظره است (جعفریان، ۱۳۸۳: ۴۵۰).

گفتگو و مناظره با غیر مسلمانانی چون عمران صابی، جاثلیق، هیربد اکبر و رأس الجالوت هر یک نشان از استقبال حضرت از مناظره دارد (صدوق، ۱۳۷۲: ۱۷۸ - ۱۵۴). از گفتگوهای درون دینی نیز می توان به مناظره با ابوقره درباره مسائل خداشناسی (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۹۶)،

واکاوی مواضع سیاسی امام رضا^(ع)... ❖ ۲۵

گفتگو با یحیی بن ضحاک درباره امامت (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۲: ۲۳۲ - ۲۳۱) و مناظره دنباله دار با سلیمان مروزی درباره توحید اشاره کرد. حضرت رضا^(ع) در مناظره‌های خود همواره بر اساس کتاب و شریعت مورد وثوق طرفین، استدلال می‌کردند و حتی طرف مناظره را نیز در بحث مستقیم، به منبع ارجاع می‌دانند. از آن جمله در مناظره با رأس الجالوت است (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۴۲۰).

امام رضا^(ع) با توجه به درک و شرایط مخاطب، با شیوه‌های مختلفی توجه طرف مقابل را به موضوع جلب و این توجه را در طول بحث حفظ می‌کردند. از آن جمله می‌توان به احتجاج با زبان مخاطب (مجلسی، ۱۳۶۴: ۷۵ - ۷۴)، بهره‌گیری از تمثیل و تشبیه، همگام شدن با مخاطب از طریق گوش دادن پویا، خوش‌سازی کلام و هدایت کردن مخاطب در مسیر بحث، رعایت حد سخن با توجه به موقعیت مناظره و شرایط مخاطب و نظایر آن اشاره کرد. همچنین دعوت مخاطب به پرسش، تشویق مخاطب به ادامه بحث و طرح نظریه‌های خود، تسلط حضرت به جمیع علوم و زبان‌ها (همان)، اعطای آزادی کامل به طرف مناظره، دریافت پاسخ مناسب از سوی حضرت با حداقل تلاش مخاطب و نظایر آن از جمله الگوهایی است که از طرف امام^(ع) در مناظره‌ها رعایت می‌شد.

۳. تأکید بر نصوص اسلامی

روشی که امام رضا^(ع) به‌ویژه در رویارویی با فرق و مقاله‌های اسلامی از آن بهره‌برداری می‌کردند، رجوع به نصوص دینی به‌ویژه قرآن کریم و احادیث است. به عبارت دیگر مواضع امام^(ع) تابع اصول متغیر و مصالح غیرحقیقی زمانه نبود، بلکه تابع اصول متغیر و مصالح ثابت حقیقی بود. برای مثال در حوزه اندیشه سیاسی، تشکیل حکومت دینی بر پایه حاکمیت الهی و نه انسانی، مبنا و هدف اندیشه سیاسی ایشان بود. بر این اساس امام^(ع) به دلیل معرفت به کنه حقایق دینی، رویکرد اصول‌گرایی به دین داشتند، یعنی کشف و تبیین اصول ثابت دینی و بر اساس همان اصول ثابت هم موضع‌گیری می‌کردند. مؤید این مطلب، حدیث ایشان است که فرمودند: «علینا القا الاصول الیکم و علیکم التفرق». به طور کلی می‌توان گفت

❖ عقل و نصوص دینی در استدلال‌های کلامی امام رضا^(ع)، نقش دو بال برای پرواز متکلم را ایفا می‌کند. به عنوان نمونه، معتزلیان، مرتکب گناه کبیره را فاسق (نه مؤمن و نه کافر) می‌دانستند (اشعری، ۱۴۰۵ق: ۱۳۸). هنگامی که این باور معتزله نزد امام^(ع) مطرح شد، با تمسک به آیه «ان ربک لدو مغفره للناس علی ظلمهم» (رعد/۶) فرمودند: قرآن بر خلاف باور معتزله نازل شده است (ابن شهر، ۱۳۲۸ش، ج ۲: ۸۵). همچنین حضرت با تمسک به روایت نبوی و علوی، افکار غلات را نقد کردند (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۲: ۲۰۱ - ۲۰۰). امام رضا^(ع) در سخنی قاطع، ملاک و معیار اعتقاد اهل بیت^(ع) را چنین بیان کردند: «هر آنچه قرآن و سنت بر آن شهادت دهد، ما قائل به آن هستیم» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۰۲). یکی دیگر از ابزارهای امام رضا^(ع) برای هدایت ادیان و مذاهب، بهره‌جویی از تفسیر یا تأویل نصوص دینی است. امام^(ع) چنین گفتمانی از دین و به‌ویژه از اندیشه و فرهنگ سیاسی اسلام داشتند و آنرا تبلیغ می‌کردند و تعلیم می‌دادند. گفتمانی که در تضاد و تقابل با گفتمان حاکم بر زمانه سیاسی عباسی بود.

۴. استفاده از زبان عقل و استدلال

عقل‌گرایی محض که از کتاب‌های عقلی یونانی و غیر آنها به وجود آمد، عده زیادی را به مذهب اعتزال سوق داد، به گونه‌ای که گمان کردند تنها عقل سرچشمه معرفت است و به تدریج خود را بی‌نیاز از وحی دانستند و از این‌روست که می‌بینیم امام رضا^(ع) در راستای تنویر افکار عمومی مسلمانان و شیعیان به تنقیح و تبیین معارف دینی و تشکیل جلسه‌های مناظره و ... پرداختند، راه و رسم تحقیق و تحصیل علم را به مردم و اهل علم معرفی کردند تا آنها را از خطر انحراف نجات دهند (مکارم‌شیرازی، ۱۳۶۶: ۴۳۴ - ۴۳۲). یکی از روش‌های ارتباط امام رضا^(ع)، استفاده از روش استدلالی و عقلی است، چه در مناظره‌های حضرت و چه در برخورد با مأمون، این شیوه به خوبی دیده می‌شود. در مباحث کلامی و اعتقادات نیز این شیوه استدلالی بسیار برجسته است (صدوق، ۱۳۷۲: ۱۳۱). برای نمونه امام^(ع) در پاسخ مأمون که اصرار بر قبول خلافت داشت، با ارائه دلیل اثبات فرمودند خلافت حق مأمون نیست که بخواهد آنرا واگذار کند: «اگر این خلافت حق توست و خداوند آنرا

واکاوی مواضع سیاسی امام رضا^(ع)... ❖ ۲۷

برای تو مقرر کرده است، بنابراین جایز نیست خود را از آن خلع کنی و لباسی که خداوند بر تو پوشانده از خود دور کنی و بر دیگری بپوشانی و اگر چنانچه خلافت حق تو نیست، حق نداری آن را به دیگری واگذار کنی» (همان: ۱۳۲ - ۱۳۱).

اباصلت هروی از حضرت رضا^(ع) روایت کرده است که آن حضرت فرمودند از دانایان باشید نه از راویان. اگر حدیثی را از روی فقه، بصیرت و دانایی درک کنید و معانی آن را بدانید، بهتر است از اینکه هزار حدیث را بدون درک معانی آن، روایت کنید (حموی جوینی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۸۰). امام^(ع) تفهم و تعقل را در جایگاهی بالاتر از نقل قول و روایت احادیث قرار دادند، زیرا نقل قول تنها کفایت نمی کند و در فرایند تربیت، درک و فهم درست حائز اهمیت است.

۵. توجه به سطح فهم مخاطب

یکی از روش های ارتباطی معصومان، سخن گفتن به اقتضای حال مخاطب است. در آموزه های رضوی نیز این نکته مورد توجه است. امام رضا^(ع) به یونس بن عبدالرحمن، که مورد بدگویی اصحابش در نزد امام^(ع) قرار گرفته بود، چنین توصیه می فرمایند: «ای یونس با مردم طبق فهم و دانش آنها سخن بگو و از آنچه درک نمی کنند دست بکش» (کشی، ۱۴۰۹ق: ۴۸۷). در حدیثی دیگر امام^(ع) می فرمایند: «با مردم طبق معرفت و درک آنها سخن بگوئید و از مطالبی که قابل فهم جامعه نبوده و مورد انکار آنان قرار می گیرد خودداری کنید» (صدوق، ۱۳۷۲: ۹۸). شیخ طبرسی درباره آشنایی آن حضرت به همه زبان ها، از اباصلت روایت می کند که امام رضا^(ع) با هر قوم و نژادی از مردم با زبان آنها سخن می گفتند. به خدا سوگند، او فصیح تر و داناتر از خود آنها، به زبانشان سخن می گفت.

نتیجه گیری

همان طور که اشاره شد امام رضا^(ع) با مشاهده بی نظمی و بحران های جامعه عصر عباسیان (بحران هایی همچون رقابت و کینه توزی های عباسیان نسبت به امامان و وجود فرقه های

❖ التقاطی) به تشخیص علل این بی‌نظمی و هرج و مرج‌ها پرداختند و راه‌حل آن‌را بازگشت به سیره ائمه اطهار^(ع) دانستند. مواضع امام^(ع) نسبت به این فرقه‌ها متفاوت بود. ایشان بیشترین موضع را برابر فرقه واقفیه و غلات داشتند به‌طوری‌که مراوده و رفت و آمد شیعیان را با این فرقه‌ها نهی کردند. واقفیه را از دریافت زکات محروم کردند و در جاهای متعدد به منحرف بودن افکار این گروه اشاره داشتند و حتی با عناوینی همچون زنادقه، کفار و مشرکان آن‌ها را معرفی کردند. در برخورد با فرقه فطحیان چنین موضعی از امام^(ع) گزارش نشده است، هرچند ایشان، شیعیان را از تمسک به آراء و نظریه‌های این گروه نهی می‌کردند. در مورد تاکتیک‌هایی که امام رضا^(ع) در برخورد با این فرقه‌ها به‌کار گرفتند می‌توان گفت ایشان از همان ابتدا، گفتگوهای دینی را وظیفه خود می‌دانستند و در مناظره‌ها و مباحثه‌ها، دیدگاه اصیل شیعی را معرفی می‌کردند. علل تفوق اندیشه ایشان نیز بهره‌گیری از نصوص دینی و استفاده از استدلال‌های عقلی و دینی بود. یکی دیگر از راهکارهای مورد استفاده امام^(ع)، آسیب‌شناسی عقاید و برداشت‌های ناصواب بود تا از این رهگذر مخاطبان خود را به ریشه و بنیان شکل‌گیری فرقه‌ها رهنمون سازند. زمانی‌که این شیوه‌ها کارساز نبود امام^(ع)، شیعیان را از مرواده با این گروه‌ها نهی می‌کردند. شیوه ایشان در مبارزه با انحراف‌ها و ارائه راه روشنی از اسلام ناب برای مردم سبب شکوفایی علوم اسلامی از جمله کلام شد. مبنای اندیشه سیاسی امام رضا^(ع) همچون پدران بزرگوارش باور به تشکیل حکومت مطلقه دینی، بر پایه حاکمیت الهی و نه انسانی و نفی حاکمیت خاندانی، قبیله‌ای و قومی بود و بر این مبنا موضع‌گیری می‌کردند. در عین حال بنا به زمانه و دوره امامت آن حضرت که مقارن با سلطه و خفقان مطلق سیاسی عباسیان بود امام^(ع) راهی جز این نداشت که از تقابل آشکار سیاسی در برابر خلفای عباسی پرهیز کنند؛ اما این کناره‌گیری از مواجهه با عباسیان، مانع از اتخاذ مواضع اصولی و بیان معارف و فرهنگ ناب سیاسی اسلامی نشد.

منابع و مأخذ

- ابن اثیر، معزالدین، (۱۴۰۸ق). *الکامل فی التاریخ*. بیروت: داراحیا، الثرت.
- ابن شهر، آشوب مازندرانی، (۱۳۲۸). *مثنی‌به القرآن*. بی‌جا: بیدار.
- اسپریگنز، توماس، (۱۳۷۰). *فهم نظریه‌های سیاسی*. ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: آگاه.
- اشعری، ابوالحسن، (۱۴۰۵ق). *مقالات الاسلامیین واختلاف المصلیین* ج ۱، بیروت: بی‌نا.
- اکبری، امیر، (۱۳۹۰). «واکنش‌های سیاسی امام رضا^(ع) در تقابل با بحران‌های عصر خویش». *پژوهش‌نامه تاریخ*. سال هفتم، شماره بیست و پنجم: ۳۱ - ۱.
- حموی جوینی، ابراهیم، (۱۳۷۹). *مسندالإمام الرضا^(ع)* ج ۱ و ۲. ترجمه عزیزالله عطاردی. تهران: صدر.
- خرازی، سیدمحسن، (بی‌تا). *بدایه المعارف الالهیه*. قم: الاسلامی.
- خیاط، علی، علی جلائیان اکبریان، علی جانفزا، (۱۳۹۲). «روش‌شناسی انتقال مفاهیم تربیتی از نگاه امام رضا^(ع)». *پژوهش‌های اجتماعی/اسلامی*. سال نوزدهم، شماره چهارم: ۸۱ - ۶۱.
- رواندی، قطب‌الدین، (۱۴۰۹ق). *الخرائج و الخرائج*. قم: الامام المهدی.
- سیوطی، جلال‌الدین، (۱۳۷۰). *تاریخ الخلفاء*. قم: شریف رضی.

❖ ۳۰ فرهنگ رضوی

❖ سال دوم، شماره پنجم، بهار ۱۳۹۳
 شریعتمداری، علی، (۱۳۶۶). *روح علمی و سعه صدر در شخصیت حضرت رضا^(ع)*. مجموعه آثار دومین کنگره حضرت رضا^(ع).

شریعتمداری، علی، (۱۳۸۰). *تعلیم و تربیت اسلامی*. چاپ پانزدهم. تهران: امیرکبیر.

شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، (۱۲۵۰ق). *کتاب الملل والنحل*. قاهره: انجلاوا.

صدوق، محمدبن علی، (۱۳۹۸ق). *التوحید*. تصحیح هاشم حسینی، قم: جامعه مدرسین.

صدوق، محمدبن علی، (۱۳۶۶). *الامالی*. ج ۴، تهران: کتابچی.

صدوق، محمدبن علی، (۱۳۷۲). *عیون اخبار الرضا*. ترجمه علی اکبر غفاری و حمیدرضا مستفید، تهران:

شیخ صدوق.

طبرسی، احمدبن علی بن ابی طالب، (۱۴۰۳ق). *الاحتجاج علی اهل الجاح*. چاپ اول، ج ۲، مشهد:

مرتضی.

طبری، محمدبن جریر، (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران: بنیاد فرهنگ

ایران.

طوسی، محمدبن حسن، (۱۳۴۸). *اختیار معرفة الرجال*. ج ۲، مشهد: انتشارات دانشکده الهیات.

عاملی حسینی، جعفر، (۱۳۶۳). *زندگی و سیاست هشتمین امام^(ع)*. ترجمه سیدخلیل خلیلیان. تهران:

فرهنگ اسلامی.

عطاردی، عزیزالله، (۱۳۷۹). *آثار و اخبار امام رضا^(ع)*. تهران: صدر.

فرمانیان، هدی، سیدعلی موسوی نژاد، (۱۳۸۹). *در سنامه تاریخ و عقاید زیدیه*. چاپ دوم، قم: ادیان.

فضل الله، محمدجواد، (۱۳۷۲). *تحلیلی از زندگانی امام رضا^(ع)*. ترجمه سید محمدصادق عارف، مشهد:

بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.

قاضوی، سیدحسن، علی بیات، (۱۳۹۲). «گفتمان و زمانه سیاسی امام موسی کاظم^(ع)». فصلنامه *تاریخ*

فرهنگ و تمدن اسلامی. سال چهارم، شماره ۱۳: ۷۹-۹۳.

کشی، محمدبن عمر، (۱۴۰۹ق). *اختیار معرفة الرجال*. تصحیح محمدبن حسن طوسی و حسن مصطفوی،

مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.

کلینی، محمدبن یعقوب، (۱۳۶۲). *الکافی*. ج ۱، تهران: اسلامیه.

مفید، ابی عبدالله، (بی تا). *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*. تحقیق مؤسسه آل البيت لتحقيق التراث،

قم: دارالمفید.